

رهبر افسانه ای چریک ها

Fri 13 03 2009

علی ستاری

پس از مدتی جستوجو سرانجام کتاب "چریکهای فدایی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۵۷" نوشتهی آقای محمود نادری را میابم! نمی توانم خودم را متمرکز کنم و کتاب را از ابتدا بخوانم. به دنبال نامهای آشنا و رُخداهای مهم، کتاب را با ولعی سیریناپذیر ورق میزنم و از هر قسمت مطلبی را میخوانم. بار دیگر جانم سرشار از عطر خاطرات قدیمی می شود که آنقدر تازه ماندهاند که تو گویی همین دیروز رُخ دادهاند!

* * *

- اعتصابات اتوبوسرانی، دوم اسفند ماه ۴۸، زندان موقت شهربانی، شکلگیری رابطه با ناصر مدنی (۱)
- روز آفتابیی خرداد ۴۹، دم در شمالیی پارک ولیعهد، ناصر میاید، با چهرهای مهربان که انگار تلاش میکند لبخند نزند و جدی به نظر آید! "کتاب سرخ" مائو را با تأکید بر اهمیت رعایت ضوابط امنیتی در اختیارم میگذارد.
- پخش اعلامیه (۲) در افشای اهداف سفر هیأت سرمایهگذاران خارجی، در اصفهان مرداد ۴۹،
- اعتصابات ۱۶ آذر ۴۹، زندان قزلقلعه با بید مجنونی که بیژن جزنی در حیاط آن، کنار حوض کاشته بود، مستحکم شدن رابطه با رفقای جبههی دموکراتیک خلق.
- اولین اعلامیهی ۵ صفحهای چریکها در بارهی چگونگیی از کار انداختن ماشین نیروهای سرکوبگر رژیم، آموزش روشی برای تبلیغ اهدافشان و... اسفند ۴۹، خواندن "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک و مبارزهی مسلحانه و رد تئوری بقا" با رضا پورجعفری،
- نگاهی به روابط شوروی و نهضت جنگل، شورش، چند نگاه شتابزده... از آثار مصطفی شجاعیان، آماده شدن برای اعزام به کوه، کوهپیماییهای سنگین با رضا پورجعفری و نادر عطایی، (۳) تورج اشتری و حسن سعادت، (۴) خواندن "پاره ای از تجربیات جنگ چریکی شهری" با تورج، پخش "اعلامیهی سازمان مجاهدین خلق در بارهی ترور شعبان بیمنج" در غرب تهران با نادر، خواندن خاطرات جنگ چریکی بولیوی با حسن و...

پس از آنکه طنابهای دار از شدت کاربرد فرسوده شدند و زمین میدانهای تیرباران از پوکهای فشنگ پوشیده شد، نوبت آن رسیده است که تلاش کنند حیثیت و اعتبار انقلابیون را که حاصل رنج و پیکار آنها برای نیل به آزادی، استقلال و تأمین عدالت اجتماعی برای کارگران و زحمتکشان هممیهنمان است، خدشه دار کنند!
حلقههای زنجیر سرکوب سازمانهای سیاسی اپوزیسیون، اعدامهای بیشمار دههی شصت با جنگ روانی علیه تودها و نیروهای پیشرو آنها با مجبور ساختن رهبران و کادرهای آن سازمانها به شرکت در "مصاحبههای تلویزیونی" با انتشار چنین آثاری بسته میشوند!

"مؤسسهی مطالعات و پژوهشهای سیاسی" و آقای محمود نادری، مسئلهشان این نیست که برای آموزش نسل جوان میهنمان زمینههای تاریخی- اجتماعی و اقتصادی- سیاسی جنبشهای سیاسی صد سالهی اخیر را بررسی کنند، دلمشغولییشان این نیست که رژیم وابسته به امپریالیسم شاهنشاهی با همهی امکانات جهنمی سرکوبش میخواست شرایط امن و آرامی ایجاد کند تا اربابانش امر غارت ثروتهای ملی ما را ادامه دهند، برای آنها مهم نیست که بستر روانشناختی جزم شدن عزم پاکبازترین، عاشقترین و آگاهترین روشنفکران میهنمان به دست بردن به سلاح برای درهم شکستن ماشین دولتی چه بود، مسئلهشان این است که به نسل جوانمان نشان دهند "مبارزات بیحاصلی" که شد ناشی از کپیبرداری از مبارزات انقلابیون کوبا، دیگر کشورهای آمریکای لاتین و تأثیرپذیری از انقلاب چین بود! نویسنده با آوردن نقل قولهایی از آثار بیژن و مسعود، میخواهد زمینهی ذهنی را برای نشان دادن تناقض برداشتها و استنتاجات آنها با هم فراهم کند! در زمینهی تأثیرات اصلاحات ارضی بر جامعهی روستایی ایران نویسندهی کتاب نظرات رفقا بیژن و مسعود را چنین خلاصه میکند:

"وی (جزنی) بر خلاف احمد زاده اعتقاد داشت که اصلاحات ارضی از شدت تضاد های طبقاتی کاسته است" اما "احمدزاده اصلاحات ارضی را موجب گسترش و تعمیق تضادهای طبقاتی میدانست که در نتیجهی آن او شرایط عینی انقلاب را فراهم میدید". (۵)

در این رابطه از سویی میپرسد: "به راستی کدام یک از این دو نظر منطق بر اصول مارکسیستی است؟" گو اینکه مارکسیستی بودن یا نبودن نظر آنها یا نتیجهگیری سیاسی و خطمشیهای ناشی از آن برای آقای نادری

اساساً فاقد اهمیت است، اما بار دیگر سؤال میکند: "چگونه میتوان از یک پدیده همزمان دو تحلیل متضاد و هر دو مارکسیستی ارائه کرد؟"

آقای نادری مایل است بدین ترتیب خواننده متقاعد شود که یا این دو نظر مارکسیستی نیستند یا تناقض در ذات مارکسیسم است! ظاهراً برای اجتناب از بروز چنین "تناقضاتی" مارکسیستها باید از نظر و مشی مرجعی تبعیت نمایند و پراتیک به عنوان ملاک شناخت مشی درست از نادرست را انکار کنند!

رهبری آن زمان حزب توده‌ی ایران که "مارکسیسم را بهتر و کاملتر از دیگران آموخته بودند" (۶) و به ویژه آقای کیانوری "مارکسیست کهنه‌کار" (۷) به خاطر مبارزه‌ی ایدئولوژیکشان با سازمان چریکهای فدایی خلق ایران از آقای نادری و دیگر دست‌اندرکاران انتشار کتاب به دریافت مدال طلا مفتخر شده‌اند!

آقای نادری با انعکاس بخشهایی از نقد رهبران حزب توده از مشی چریکی و با آوردن نقل قولهای مفصلی از لنین در این ارتباط که از مجله‌ی تئوریک دنیا نقل شده اند "انتخاب اصلح" خود را از جریانات مارکسیستی در ایران، خطاب به خوانندگان کتاب اعلام مینمایند!

آقای نادری علیرغم آگاهی کامل پیرامون ابعاد و شدت شکنجههایی که ساواک پس از دستگیری انقلابیون معتقد به مشی مسلحانه بر آنان اعمال میکرد، با هدف بیارزش کردن پیکار قهرمانانه‌ی آنان، به نحوی گزیده‌هایی از اوراق بازجویی مبارزین دربند را کنار هم گذارده است که با تأکیدات جهت‌دارش، به خوانندگان کتاب القاء کند که دستگیر شدگان، عموماً، اطلاعات بسیار مهم خود در باره‌ی خانه‌ی امن و قرارها با هم‌زمانشان را بدون تحمل شکنجه، در اختیار بازجویان قرار دادند! به استثناء شهدای فدایی خلق، بهروز دهقانی و بهمن روح‌آهنگران، که نویسنده به نحوی گذرا توضیح میدهد که آنها هشت و شش روز پس از دستگیری بر اثر شدت شکنجه‌های وارده به شهادت رسیدند، در هیچ موردی به کاربرد شکنجه و شدت آن برای گرفتن اعتراف از انقلابیون دستگیر شده اشاره نمیکند! بالعکس آقای نادری در مقدمه‌ی کتاب، اعترافات انقلابیون در جریان بازجویی را کشف "حقیقت" از سوی بازجو تلقی میکند! هم از این روست که استفاده از آن را برای تدوین کتاب امری صحیح ارزیابی مینماید؟!

نسل جوان ما نمیداند که چریک دستگیر شده، علیرغم شکنجه‌های وحشیانه و طاقت‌سوز جلادانش باید فقط ۶ ساعت مقاومت میکرد تا رفقاییش فرصت تخلیه‌ی خانه‌ی تیمیشان را داشته باشند. پس از آن برای همه قابل فهم بود که او آدرس خانه‌ی تیمی را بگوید! مهم ضربه نخوردن رفقا و در حد ممکن، حفظ امکانات تشکیلات بود!

نسل جوان ما اما، میتواند از لا بلای سطرها و اسناد منتشر شده در این کتاب از کار عظیمی باخبر شود که پرشورترین، ثابت‌قدمترین و آگاهترین روشنفکران میهن ما برای پایه‌گذاری و تضمین ادامه‌ی مبارزاتی "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" انجام دادند! "قابل ستایش است، در حالیکه سازمان میبایست نیروی زیادی را صرف حفظ و گسترش تشکیلات خود نماید." در حالیکه سازمان در جنگی لحظه به لحظه با سازمان امنیت شاهانه درگیر بود اما، جهت اصلی سیاست کادرهای فرماندهی آن - برخلاف استنتاج آقای نادری - دوری گزیدن از "تقدیس سلاح" و نزدیکی به کارگران و زحمتکشان و کار سازماندهی میان آنان بود! این گرایش اساسی خود را در مناسبات درون تشکیلاتی، در قالب شرکت دادن گسترده‌تر کادرها در تصمیم‌گیریهای شورای مرکزی سازمان نشان میداد! (۸) آقای نادری اما، در راستای جنگ روانیاش علیه "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" و برای خاکپاشی به چشمان نسل جوان جوینده‌ی آگاهی ایران، این دوره از حیات مبارزاتی سازمان را غلبه‌ی "چریکیسم" توصیف میکند! تناقض نظر منفی نویسنده‌ی کتاب در باره سیر تکاملی سازمان با واقعیت و کاربرد واژه‌ی "چریکیسم" ناشی از آن است که آقای نادری - برای انجام وظیفه - فراموش کرده است که واژه‌ی چریک، قبل و بعد از انقلاب بهمن، اسم شیء فتح قلبهای نوجوتین، شجاعت‌ترین و آگاهترین روشنفکران در ایران بود. او اقبال توده‌های از چریکها در ترکمن صحرا، کردستان و دیگر نقاط میهنمان را به فراموشی سپرده است!

بحث من نه به معنای باورم به درستی جنگ چریکی شهری و نه در خدمت برخوردی مطلقگرایانه با شخصیت حمید اشرف، بلکه اعتراض به آن است که نویسنده‌ی کتاب، حمید اشرف یکی از چهره‌های برجسته‌ی جنبش مقاومت جهانی علیه غارت امپریالیستی خلقها را بر صندلی اتهام مینشانند و بدون ارائه‌ی **سندی** او را متهم به کشتن "دانه" و "جوانه" میکند! نویسنده‌ی کتاب با آوردن سندی ادعا میکند که حمید اشرف موافق دادن اطلاعات نظامی به اتحاد شوروی بوده است!

آقای ماسالی که شخصاً در مذاکرات انجام شده با هیأت نمایندگی اتحاد شوروی در بیروت، رم، و صوفیه شرکت داشته است واکنش حمید اشرف را در قبال درخواست اعضای هیأت شوروی در ارتباط با دادن اطلاعات نظامی از ارتش ایران چنین نقل کرده است:

"به آن‌ها بگویند که ما جاسوس نیستیم" (۹)

آقای نادری به خاطر تعهدش به اجرای قرارداد با "مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی" برای تنظیم مطالب و نوشتن این کتاب فراموش میکند که شرط اساسی کار نویسندگی پایبندی و تعهد به دفاع از حقیقت است! گو اینکه نه انکار آقای نادری چیزی از شکوه شخصیت حمید اشرف میکاهد و نه تأییدش چیزی بر آن میافزاید، اما او خود، حمید اشرف را "رهبر افسانه‌های" چریکها توصیف میکند:

"خونسردی، بیباکی، قدرت سازماندهی، انضباط تشکیلاتی و پنهانکاری به همراه یک دهه زندگی مخفی در شرایطی که بخش زیادی از بار تشکیلاتی را یکنه بر دوش میکشید او را به "رهبر افسانه‌های" چریکها تبدیل کرده بود" (۱۰)

"شوکت پور پشنگ و تیغ عالمگیر او
در همه شهرنماها شد داستانِ انجمن"
حافظ

گفت آن یار: "تاریخ از کاسه ی سر شهدا آب می خورد" به راستی بیشانِ حضور "دانه"ها و "جوانه"ها، "حمید اشرف"ها و "روزبه"ها، "بیژن"ها و "مصطفی"ها، "مهرنوش"ها و "مرضیه"ها، "عموآغلی"ها و "ستارخان"ها، "مازیار"ها و "همایون"ها که ترجمانِ خشم فروخورده و اراده ی توده ها برای تغییر وضع ستمبار موجود بودند، تاریخ حکایتی ملال آور از تولد و مرگ شاهان، توصیفِ لشگرکشی ها و قتل عام ها و رنج نامه ی بی حقوقی و تاراج هستیتی توده ها میشد! آن ها مرواریدهایی بودند پرورده ی شیره ی جان و کلسیم استخوانِ رنجبران که در رویای سبزشان دنیایی می خواستند آبادان، برای آنانی که با کار بارورشان چهره ی جهان را زینده ی انسان می کنند، جهانی که در آن نشانی از جنگ، فقر و فرو کاستن مقام آدمی، تا بردگانِ کار نباشد!
آری، چه خوش خواند خسرو-گل سرخ بیچیزان و پابرهنگان- که "گل داد و مزده داد":
روزی که خلق بدانند
هر قطره خون تو
محراب میشود!

دیدیم که شد! و...خواهد شد!

- ۱- جوانترین عضو شهید "گروه آرمان خلق".
- ۲- این اعلامیه دستنویس بدون امضاء از انتشارات رفقای "ستاره سرخ" بود!
- ۳- رفیق نادر عضو جبهه دموکراتیک خلق در شامگاه ۱۰ خرداد ۵۲ به گلوله بسته و شهید شد!
- ۴- از اعضای شهید سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
- ۵- نقل از صفحه ۳۲۷ کتاب چریکهای فدای.....
- ۶- به نقل از صفحه ۷۲۲ کتاب
- ۷- به نقل از صفحه ۷۲۴ همان کتاب
- ۸- به نقل از ۷۸۵ کتاب
- ۹- به نقل از صفحه ۵۲-۵۳ جزوه ی نتایج سمینار ویسپادن در بارهی بحرانِ جنبش چپ ایران در اکتبر ۱۹۸۵
- ۱۰- به نقل از صفحه ۶۶۸ کتاب چریکهای فدایی خلق....